

وسعتی چون آسمان بی انتها

(سروده : سید ابوالقاسم هاشمی ارسنجانلی)

عاشقان از قدسیان بالاترند	بچه های عشق از دنیا درند
پیر ما هم بچه افلاک بود	چند سالی میهمان خاک بود
او که بود؟ آینه غیب خدا	کرد روشن بر خود ما عیب ما
بارها در سینه اش مهمان شدم	وسعتی دیدم کز آن حیران شدم
وسعتی چون آسمان بی انتها	وسعتی چون وسعت عرش خدا
سینه اش چون طور سینا منجلی	غنچه غنچه سینه اش یاد علی
سینه ای پر عالمی احساس داشت	باغ لاله کهکشان یاس داشت
سینه اش چون آینه بی کینه بود	نسل اندر نسل او آینه بود
شیرمردی سخت تر از کوه بود	آسمانی از غم و اندوه بود
خرمن گل بود، خار انگاشتند	سینه ها را از بدی انباشتند
نور بود و نور گفت و نور خفت	سنگ خورد از خاکیان چیزی نگفت
بوسه می زد دست سنگ انداز را	آن تهی طبلان پر آواز را
یک صفایی داشتیم، آن هم پرید	پیر ما بگذشت و ما را هم ندید
پر کشید و رفت تا قرب خدا	جان و دل را برد در کوی رضا
دلبر من قبل مردن مرده بود	هر چه باید برد، قبلاً برده بود
او درون خاکیان کاری نداشت	او سبک می رفت چون باری نداشت
پر کشید و از میان خاک رفت	دیدمش او تا بن افلاک رفت

دست افشان از برایش دف زدند

که علی آمد ز کوی خاکیان

جام باده بود در دستش نشست

شد صفایی مست مست مست مست

با امیرالمومنین همراز شد

چونکه قرب حق فقط فهم تو بود

حوریان با دیدن او کف زدند

پایکوبان جمله افلاکیان

دختر جنت کنارش مست مست

ساقی کوثر کنار او نشست

با نبی و کوثرش انباز شد

ای صفایی آنقدر سهم تو بود